

نظری بر علل گسترش نفوذ آمریکا در ایران

(۲۷-۱۳۲۰هـ.ق/۴۸-۱۹۴۱م.)

دکتر لقمان دهقان نیری* - دکتر مرتضی نورائی**

حسین مسمودنیا***

چکیده

انقلاب صنعتی و پیامدهای آن همراه با تحولات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در اواخر سده هیجدهم و سالهای آغازین قرن نوزدهم م/سیزدهم ق، همزمان با به قدرت رسیدن قاجارها در ایران، سبب ورود ایران به دایره سیاست بین‌الملل گردید. مشخصه اصلی سیاست خارجی ایران را، در مدت زمانی بیش از یک قرن، رقابت روسیه و انگلیس تشکیل می‌داد. پیامدهای منفی این رقابت بتدریج برخی از دولتمردان ایران را ترغیب نمود تا پای قدرت ثالث را به ایران باز کنند. پیشگامان سیاست نیروی سوم ابتدا صرفاً هدف سیاسی داشتند، اما بتدریج درصدد بهره‌گیری از کمکهای اقتصادی و انسانی

* - دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

** - استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

*** - دانشجوی دوره دکتری گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

قدرت ثالث برای کمک به اقتصاد ایران و اصلاح نظام اداری ایران نیز برآمدند. یکی از دولتهایی که به عنوان نیروی سوم مورد توجه ایرانیان قرار گرفت، آمریکا بود. تلاش دولتمردان ایرانی برای کشاندن آمریکا به صحنه سیاسی ایران تا زمان جنگ جهانی دوم بی‌نتیجه ماند. با وقوع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰/۱۹۴۱ برخی عوامل داخلی و خارجی یک بار دیگر زمینه را برای حضور آمریکا در ایران فراهم کردند، اما این بار برخلاف دفعات قبل موقعیت استراتژیک ایران، وجود میدانهای نفتی همراه با بازارهای تجاری آن، رهبران آمریکا را به تثبیت نفوذ خود در ایران ترغیب کرد. راهکار دولت آمریکا برای نیل به منظور خود در ایران دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران بود. آنچه بستر سیاسی مناسب را برای تعقیب این راهکار فراهم کرد، سیاستهای تحریک‌آمیز شوروی همراه با سیاستهای انفعالی بریتانیا در قبال آن بود. فرآیند جایگزینی آمریکا به جای انگلیس از ایران در سال ۱۳۲۲هـ/ ۱۹۴۳م. آغاز و با اعلان دکترین ترومن در مارس ۱۹۴۷م. / اسفند ۱۳۲۵هـ کامل گردید. مهمترین پیامد این تحول برای ایران، تبدیل این کشور از یک دولت بی‌طرف در صحنه روابط بین‌الملل به یک دولت فعال ضد کمونیست در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲هـ/ ۱۹۵۳م. با ماهیت دست‌نشانده‌گی بود؛ وضعیتی که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به آن پایان داد.

واژه‌های کلیدی

ایران، آمریکا، شوروی، انگلیس، نیروی سوم، شهریور ۱۳۲۰هـ/ ۱۹۴۱م.

مقدمه

جنگ سرد حاکم بر روابط ایران و آمریکا در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بسیاری از پژوهشگران مسائل سیاست خارجی ایران را در سالهای اخیر به پژوهش و تحقیق پیرامون پیشینه روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دو کشور علاقه‌مند نموده است. به نظر می‌رسد علی‌رغم انتشار کتب و مقالات متعدد پیرامون روابط ایران و آمریکا در سالهای اخیر، یکی از موضوعاتی که در حوزه سیاست خارجی ایران هنوز امکان انجام پژوهشی مستقل

پیرامون آن وجود دارد، نحوه ورود آمریکا به صحنه سیاسی ایران در سالهای پس از جنگ جهانی دوم و جایگزینی این کشور به جای انگلیس، به عنوان دولت غربی فایق در ایران باشد. اهمیت این موضوع هنگامی دو چندان می‌گردد که دیدگاه نخبگان ایرانی در آن مقطع نیز نسبت به آمریکا در تحلیل روابط دو کشور مدنظر قرار گیرد. به همین جهت، به نظر می‌رسد اساس پژوهش حاضر این پرسش باشد که:

«علل ورود آمریکا به صحنه سیاست خارجی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰هـ/ ۱۹۴۱م. چه بود؟ چه عواملی این کشور را به تثبیت نفوذ خود در ایران ترغیب کرد و راهکار این دولت برای نیل به منظور خود در ایران چه بود؟»

علاوه بر سؤال اصلی، سؤالهای فرعی ذیل نیز مدنظر بوده است:

- ارکان اصلی سیاست خارجی ایران در قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم چه

بود؟

- علت تمایل برخی از نخبگان و دولتمردان ایرانی به کشاندن پای قدرت ثالث به ایران

چه بود؟

- آمریکا به عنوان نیروی سوم چه جایگاهی در سیاست خارجی ایران داشت؟

- روابط ایران و آمریکا قبل از جنگ جهانی دوم را به چند مقطع می‌توان تقسیم کرد؟

هدف از نگارش این مقاله پاسخ به سؤالهای مطرح شده، با استفاده از اسناد آرشیوی و منابع کتابخانه‌ای، براساس روش توصیفی است. شایان یادآوری است که این موضوع در برخی از منابع که سیاست خارجی ایران به طور عام در دوران پهلوی را بررسی کرده‌اند، همانند تاریخ سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی نوشته دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی و تاریخ روابط خارجی ایران تألیف دکتر ازغندی، بررسی شده است، ولی تفاوت اصلی این مقاله با نوشته‌های قبل در این نکته است که به تبیین این مهم می‌پردازد که چگونه آمریکا از سیاست تهاجمی شوروی در ایران در زمان جنگ جهانی دوم و رویکرد انفعالی دولت بریتانیا در قبال آن بهره‌برداری نمود و با طرح شعار دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران، موفق به جلب نگاه مثبت نخبگان ایرانی نسبت به خود برای تثبیت نفوذ خود پس از جنگ گردید.

سیاست خارجی ایران در قرن نوزدهم و نیروی سوم

در سالهای آغازین قرن نوزدهم م/سیزدهم ق، همزمان با به سلطنت رسیدن قاجارها در ایران، تحولاتی در سطح جهان و منطقه به وقوع پیوست که سبب ورود ایران به دایره سیاست بین‌الملل گردید. از نظر جهانی، وقوع انقلاب صنعتی و شکل‌گیری مرحله جدیدی در تاریخ استعمار غرب، معروف به موج دوم، ظهور ناپلئون در فرانسه و تلاش این کشور برای ضربه زدن به بریتانیا در مستعمرات پس از ناکامی در اروپا (۹/ج ۱، صص ۳۷-۴۲) و به لحاظ منطقه‌ای نیز برقراری سلطه کامل کمپانی هند شرقی بر هندوستان و تبدیل جنوب ایران به منطقه حفاظتی هند (۳۴/ص ۱۹۱) همراه با رویکرد مجدد رهبران روسیه پس از وقعه‌ای طولانی به سیاست پیشروی به سمت جنوب و خلیج فارس (۲۷/ج ۱، صص ۵۷-۶۳) از جمله تحولات جهانی و منطقه‌ای بود که به طور اجتناب‌ناپذیر سبب ورود ایران به دایره سیاست بین‌الملل گردید.

پیامد این تحول رقابت دو قدرت روسیه و انگلستان در ایران، در مدت زمانی بیش از یک قرن در چهارچوب تئوری متعادل مثبت بود؛ فرآیندی که پیامد آن تبدیل نمودن ایران به یک دولت پوشالی و یا حایل بود. اگر چه وضعیت اخیر پیامدهای منفی متعددی برای ایران داشت، اما حداقل مانع از این گردید که این کشور به مستعمره کامل تبدیل گردد (۲۰/صص ۳-۱۸۲). پیامدهای منفی رقابت دو دولت روسیه و انگلستان بتدریج برخی دولتمردان ایران را به اتخاذ راهکاری برای مقابله با آن ترغیب کرد. راهکار مدنظر سیاستمداران ایران برای نیل به منظور؛ یکی استفاده از رقابت موجود میان دو دولت از طریق نزدیکی به یکی و استفاده از نفوذ آن علیه دیگری و دوم تلاش برای کشاندن قدرت ثالث به ایران بود (45/pp. 198-202).

تأمل در کارنامه سیاست خارجی ایران در موضوع نیروی سوم بیانگر دو نکته است: اول اینکه تعقیب کنندگان این سیاست بعدها علاوه بر منظور سیاسی، مقابله با پیامدهای منفی رقابت روسیه و انگلستان، درصدد بهره‌گیری از کمکهای مالی و انسانی دولت‌های ثالث برای بهبود اوضاع اقتصادی ایران و کارآمد نمودن نظام اداری ایران برآمدند. دیگر آنکه سیاستمداران ایرانی معمولاً دولتی را به عنوان قدرت ثالث انتخاب می‌کردند که اولاً از نظر مسافت از ایران دور باشد و ثانیاً اهداف استثماری کمتر داشته و یا حداقل کمتر عیان گردیده باشد. دولت‌های

فرانسه، آلمان و آمریکا، از جمله دولتهایی بودند که به عنوان نیروی سوم مورد توجه سیاستمداران ایرانی قرار گرفتند.

آمریکا؛ نیروی سوم در ایران قبل از جنگ جهانی دوم

نخستین تماس آمریکاییان با ایران در قرن نوزدهم م / سیزدهم ق از طریق اعزام مسیونرهای مذهبی به ایران، بویژه به شمال غرب ایران، آغاز گردید (۳۷/صص ۴۱-۴۸). نخستین قرارداد سیاسی و تجاری میان ایران و آمریکا در سال ۱۲۶۷ق/۱۸۵۶م از طریق نمایندگان دو طرف در قسطنطنیه امضا شد (۸/ص ۲۳۰) و ۲۷ سال بعد، در سال ۱۳۰۰ق/۱۸۸۳م، بنجامین (S.G. Benjamin) به عنوان نخستین فرستاده دولت آمریکا عازم ایران گردید؛ زمانی که دولت ایران در جبهه خارجی شکست خورده و رقابتهای استعماری در این کشور به اوج خود رسیده بود؛ چرا که در سال ۱۸۵۷م/۱۲۷۳ق ایران بر اساس مفاد عهدنامه پاریس - ایران مجبور به چشم‌پوشی از هرات گردید (۳۵/ص ۲۷۵) و در نواحی شمال و شمال شرق نیز با دولت روسیه عهدنامه آخال را امضا کرد که سبب جدایی بخشهای وسیعی از ایران در شرق دریای خزر و آسیای مرکزی گردید. اما مصیبت بارتر آنکه رقابتهای دو دولت مانع از دستیابی ایران به راه آهن شد و دو کشور با امضای عهدنامه گورچاکف (Geortchakov) گرانویل (Granville) ایران را وجه المصلحه خود قرار دادند (۲۳/صص ۲۸۰-۲۸۵). با توجه به چنین پیش درآمدی بود که ناصرالدین شاه در ملاقات با بنجامین، از او خواست که آمریکا خود را درگیر مسائل ایران کند و از جانشینش، اسپنسر پرات (E. Spencer Pratt)، نیز خواست تا شرکتهای آمریکایی در ایران سرمایه‌گذاری کنند (۳۷/صص ۶۵-۷۲). البته، شایان یادآوری است که در این مرحله شرکتهای تجاری آمریکا خود نیز به نفوذ اقتصادی در منطقه خاورمیانه به طور اعم و ایران به طور اخص تمایل داشتند.

مرحله دوم تلاش ایرانیان برای نزدیکی به آمریکا به سالهای بعد از مشروطیت و به زمان حیات مجلس دوم بر می‌گردد. با پایان استبداد صغیر و تشکیل مجلس دوم برخی از سیاستمداران به منظور ساماندهی و کارآمد نمودن ساختار اداری و مالی ایران درصدد استخدام کارشناس از کشوری بی‌طرف برآمدند (7-206/pp. 47). این تصمیم اخیر به استخدام مورگان شوستر آمریکایی و همراهان او، جمعا شانزده نفر، منجر گردید. شوستر در ایران به عنوان

خزانه‌دار مشغول کار شد و سرانجام پس از هشت ماه فعالیت به دنبال تیماتوم دولت روسیه مجبور به خروج از ایران گردید؛ گرچه در ناکامی او برخی چالش‌های درونی نظیر کاهش قدرت دولت مرکزی، ساختار بیمار بوروکراسی ایران و عدم وجود امنیت نیز نقش داشت (۱۲/ صص ۷۲-۷۶).

مرحله سوم تلاش ایرانیان برای نزدیکی به آمریکا به سالهای بعد از جنگ جهانی اول باز می‌گردد. در این هنگام برخی عوامل نظیر خاطره مثبت ایرانیان از شوستر، حمایت آمریکا از حضور هیأت ایرانی در کنفرانس صلح ورسای، مخالفت آمریکا با قرارداد ۱۹۱۹ و دیدگاه مثبت ویلسون، رئیس جمهور وقت آمریکا، در چهارده ماده پیشنهادی خود به کنفرانس صلح ورسای، مبنی بر حق ملتها در تعیین سرنوشت خود، از عمده‌ترین عوامل مشوق سیاستمداران ایرانی برای نزدیکی به آمریکا بود. هدف دولتمردان ایرانی در این مقطع نیز، همانند دوره‌های قبل، استفاده از حضور آمریکا در صحنه سیاسی ایران برای مقابله با رقابتهای روسیه و انگلستان و بهره‌گیری از کمکهای انسانی و اقتصادی آمریکا برای بازسازی و اصلاح ساختار اقتصادی و اداری ایران بود (201-210/ pp. 45). راهکار مناسب از نگاه سیاستمداران هواخواه حضور آمریکا در ایران استخدام مستشاران آمریکایی و اعطای امتیاز نفت به کمپانیهای آمریکا برای درگیر ساختن آمریکا در مسائل ایران بود؛ سیاستی که به استخدام آرتور میلیسپو (Arthur Millspuugh) و اعطای امتیاز نفت شمال در سال ۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م به کمپانی استانداراوایل نیوجرسی و سپس به کمپانی سینکлер در سال ۱۳۰۱هـ/۱۹۲۳م به هنگام نخست‌وزیری قوام‌السلطنه در سالهای بعد از کودتا منتهی گردید (۱۶/ صص ۴۸-۳۱۸). اما این بار نیز تلاشهای ایران به دلیل کارشکنیهای دولت بریتانیا و رویکرد مجدد آمریکا به سیاست انزوا راه به جایی نبرد (۱۳/ صص ۷۶-۹۷). بهترین گواه در خصوص کارشکنی دولت بریتانیا در مقابل تلاش کمپانیهای نفتی آمریکا برای حضور در ایران به این هنگام، واقعه سقاخانه شیخهای و ماجرای قتل رابرت ایمبری نایب کنسول سفارت آمریکا در تهران است (۱۹/ صص ۱۸۷). شاید همین دو عامل اخیر سبب گردیده باشد تا در دوره رضاشاه نیز کمپانیهای آمریکا از پیشنهاد ایران برای سرمایه‌گذاری در حوزه نفت مناطق شرقی و شمال شرقی ایران استقبال نکنند (همان/ صص ۲۵-۱۳۱).

جنگ جهانی دوم و ورود آمریکا به صحنه سیاسی ایران

سیاست خارجی رضاشاه

قبل از تشریح علل ورود آمریکا به ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م. تحلیل سیاست خارجی رضاشاه ضروری است؛ موضوعی که پیوندی تنگاتنگ با اهداف او در داخل دارد. هدف نامبرده در داخل برقراری وحدت ملی، نوسازی از بالا، مقابله با نیروهای گریز از مرکز و انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی با اقتباس از غرب با کمک دولتی مقتدر بود (38/pp.5-23). در حوزه سیاست خارجی نیز رضاشاه مدعی تعقیب یک سیاست خارجی مستقل بود؛ ادعایی که به دلیل موانع فراروی آن، از قبیل دخالت بریتانیا در کودتای سوم اسفند، رابطه ستی این دولت با ایلات و عشایر، وابستگی برنامه‌های نوسازی رضاشاه به عایدات نفت جنوب، برخورداری شوروی از دو فاکتور مرزهای طولانی و اقتصاد برای وارد آوردن فشار بر ایران و مهمتر از همه، رقابت مجدد انگلستان و شوروی در صحنه سیاست خارجی ایران تقریباً غیرممکن بود (۱۴ / صص ۴۵-۱۳۹). با توجه به چنین پیش درآمدی ارکان اصلی سیاست خارجی رضاشاه را می‌توان حفظ دوستی با بریتانیا، جلوگیری از قطع روابط با شوروی، بهره‌برداری از رقابت موجود میان انگلستان و شوروی، تلاش برای کشاندن پای قدرت ثالث به ایران و بهبود روابط با کشورهای منطقه به منظور تشکیل نوعی پیمانهای منطقه‌ای بر اساس سه اصل عدم تعرض، بی‌طرفی و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر برشمرد (45/chapter. III).

سیاست نزدیکی ایران به قدرت ثالث در قالب نزدیکی به دولت آلمان تجلی یافت؛ سیاستی که می‌توان آن را به دو مقطع تقسیم کرد: یکی روابط با جمهوری وایمار ۱۳۱۲-۱۳۰۴ ش / ۱۹۳۳-۱۹۲۵ م و دیگری روابط با آلمان هیتلری ۱۳۲۰-۱۳۱۲ ش / ۱۹۴۱-۱۹۳۳ م. تفاوت اساسی دو مقطع در نزدیکی بیشتر ایران و آلمان در دوران هیتلر و تبدیل این کشور به شریک اول تجاری ایران بود (۲۷ / صص ۱۸۷). تأمل در اسناد و مدارک همراه با تحولات روابط بین‌الملل، بیانگر این مهم است که حداقل تا سال ۱۳۱۸ ش / ۱۹۳۹ م بریتانیا، برای مقابله با شوروی، از گسترش روابط ایران و آلمان استقبال می‌کرده است (۷-۳۶).

با شروع جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۱۸ ش / ۱۹۳۹ م دولت ایران طی بیانیه‌ای رسماً بی‌طرفی خود را اعلام کرد؛ سیاستی که از سوی هر سه قدرت، انگلستان، شوروی و آلمان

مورد استقبال واقع گردید (۴/ ص ۳۷۸). اما هجوم آلمان به شوروی در ژوئن ۱۹۴۱/ تیرماه ۱۳۲۰ و نقض پیمان عدم تجاوز از سوی آلمان هیتلری همه چیز را دگرگون ساخت. مهمترین پیامد این رویداد نزدیکی دو اردوگاه سرمایه‌داری و کمونیسم برای مقابله با نازیسم و فاشیسم بود (۳۲/ صص ۷-۲۲۵). تصمیم بریتانیا و شوروی به همکاری با یکدیگر امکان تعقیب دو رکن سستی سیاست خارجی ایران؛ یعنی استفاده از رقابت موجود میان دو قدرت و تلاش برای کشاندن پای قدرت ثالث را از سیاستمداران ایران سلب کرد. اگرچه پس از حمله آلمان به شوروی، دولتمردان ایران سعی در حفظ بی‌طرفی داشتند، اما به نظر می‌رسد که این مهم تقریباً غیرممکن بود. تأمین امنیت حوزه‌های نفتی در جنوب ایران، دفاع از هندوستان و تبدیل ایران به یک راه مواصلاتی برای کمک به شوروی، عمده‌ترین دلایلی بود که بریتانیا را تشویق به پیشنهاد اشغال ایران به شوروی کرد (۶/ صص ۳۹-۵۱). البته، نباید تأثیر عواملی چون تنش در روابط ایران و بریتانیا در سالهای آخر سلطنت رضاشاه درخصوص نفت، قیام رشید عالی در عراق و پناهنده شدن او پس از شکست به سفارت آلمان در تهران، پیشروی نیروهای آلمان در جبهه قفقاز و نگرانی بریتانیا از حضور اتباع آلمانی در ایران را نیز در تصمیم بریتانیا برای پیشنهاد اشغال ایران نادیده گرفت (۷/ صص ۳۱-۴۷). بنابراین، شاید بتوان ادعا کرد که ایران می‌بایست اشغال می‌شد، اما این مهم تا شهریور ۱۳۲۰هـ/ ۱۹۴۱م. ممکن نگردید (۶/ صص ۹۴-۱۰۷). شایان یادآوری است که هدف اولیه از اشغال ایران برکناری رضاشاه نبود (۷/ ص ۵۳). اما خودداری رضاشاه از قبول تمامی تقاضاهای متفقین همراه با اصرار فروغی، آخرین نخست وزیر رضاه شاه، سبب گردید تا متفقین تصمیم بر خلع رضاشاه بگیرند؛ جانشین او، علی‌رغم اکراه اولیه انگلیسها، کسی جز ولیعهدش، محمدرضا، نبود (۱۱/ صص ۱۰۱-۱۱۱).

ورود آمریکا به صحنه سیاسی ایران

به دنبال اشغال ایران یک بار دیگر فرصت برای آمریکا جهت حضور در صحنه سیاسی ایران فراهم شد؛ حضوری که این بار برخلاف دفعات قبل سبب نهادینه شدن آن و در نهایت سلطه آمریکا بر سیاست خارجی ایران گردید. عوامل مؤثر بر حضور آمریکا در ایران، در این هنگام باید در دو سطح داخلی و خارجی بررسی گردد. از نظر خارجی مهمترین عامل نقش دولت بریتانیاست. برخلاف دفعات سابق که این دولت، ایران و خلیج فارس را منطقه انحصاری نفوذ

خود تلقی کرده، با حضور آمریکا در این منطقه مخالف بود، این بار سرریدر بولارد (S.R. Bullard)، سفیر وقت بریتانیا در تهران، از مقامات این کشور خواست تا از طریق سفیر خود در آمریکا، لرد هالیفاکس (Halifax)، این کشور را به دخالت در مسائل سیاسی ایران ترغیب کنند. تأمل در اسناد و مدارک بیانگر این مهم است که هدف دولت بریتانیا از چنین سیاستی، مقابله با سیاستهای تحریک‌آمیز شوروی در ایران، حداکثر استفاده از امکانات ترانزیتی ایران برای صدور کالا و تجهیزات به شوروی و قراردادان ایران در زمره کشورهای دریافت‌کننده وام و اجازه از دولت آمریکا بوده است (۳۶/ صص ۷۲-۷۹). از نظر داخلی نیز سلسله عواملی از قبیل بازگشت مجدد برخی از سیاستمداران هواخواه نیروی سوم همانند قوام به صحنه سیاسی ایران، همسویی سیاستهای آمریکا با نیروهای هواخواه دموکراسی در داخل (۲۱/ صص ۱۸۰-۲۲۰) و اوضاع وخیم اقتصادی زمینه ساز حضور آمریکا در ایران بود. نظر به اهمیت موضوع اقتصاد، توضیح مختصر پیرامون این مهم ضروری است. جنگ و اشغال ایران تأثیر مخربی بر اقتصاد ایران داشت. برای آگاهی از میزان تأثیر پیامدهای جنگ بر اوضاع اقتصادی ایران کافی است که شاخص هزینه‌های زندگی در این سالها را مدنظر قراردهیم: شاخص هزینه‌های زندگی که در زمستان ۱۳۲۰، برابر ۵۴۲ بود، در فروردین ۱۳۲۳ ش به رقم ۱۰۸۱ و در تیرماه همان سال به رقم ۱۱۲۲ رسید. به طور کلی، شاخص هزینه‌های زندگی طی پنج سال، ۲۳-۱۳۱۸ ش / ۴۴-۱۹۳۹م در ایران ۷۰۰ درصد افزایش یافت (۲۲/ ج ۲، صص ۳-۱۲).

در این میان، آنچه بر پیچیدگی اوضاع می‌افزود، رفت و آمد سریع کابینه‌ها به دلیل کشاکش قدرت میان دربار، دولت، مجلس و مداخلات سفارتخانه‌های خارجی بود (۱۵/ صص ۴۷-۴۹). لذا از نگاه بسیاری از نخبگان ایران، راهکار مناسب برای غلبه بر این مشکلات کشاندن آمریکا به صحنه سیاسی ایران به منظور بهره‌گیری از کمکهای اقتصادی و انسانی آن دولت برای سر و سامان دادن به اوضاع اقتصادی و اداری ایران بود. این عده برای نیل به منظور خود حتی حاضر به اعطای امتیاز نفت به کمپانیهای آمریکایی بودند (۱۶/ صص ۷۰-۸۵). شاید یکی از مهمترین این افراد قوام‌السلطنه بود که پس از بازگشت به صحنه سیاست ایران پس از برکناری رضاشاه، نقش مهمی در فراهم ساختن زمینه برای حضور آمریکا و مستشاران این کشور در صحنه سیاسی ایران داشت. بدین ترتیب، برای یک بار هم که شده،

دولتمردان بریتانیا و برخی از نخبگان ایرانی درخصوص حضور آمریکا در ایران اتفاق نظر داشتند؛ جالب این که راهکار مدنظر آنان نیز تا اندازه‌ای شبیه به یکدیگر بود و هر دو بهترین راهکار را برای کمک به ایران، اعزام هیأت‌های مستشاری آمریکا در حوزه نظامی، اداری و مالی برای بازسازی ارتش و سامانه اداری و مالی ایران می‌دانستند.

آنچه زمینه را برای ورود آمریکا به صحنه سیاسی ایران تسهیل کرد، خروج این کشور از انزوا و نظر مساعد دولتمردان این کشور برای حضور در ایران بود. در این راستا بود که دولت آمریکا به تقاضای هالیفاکس جواب مساعد داد و این دولت برای اعزام نیرو به ایران، به ایجاد مسیون نظامی ایران (Iranian Military Mission) اقدام نمود تا بتواند به وسیله آن از عهده فراهم کردن تسهیلات لازم برای تأمین نیازهای انگلستان در منطقه خلیج فارس و همچنین حمایت و کمک به شوروی برآید. وظیفه رسمی این مسیون نظامی اجرای تعهدات قانون وام و اجاره برای انگلستان در ایران بود. مسیون نظامی ایران بعداً عنوان «فرماندهی خلیج فارس» «P.G.S» (Persian Gulf Service Command) به خود گرفت و در اوایل سال ۱۹۴۳ عنوان «فرماندهی خلیج فارس» («Persian Gulf Command "P.G.C"») یافت که مهمترین وظیفه آن همان اداره عملیات راه آهن و حمل مواد و مهمات از خلیج فارس به تهران بود (۴/ صص ۱۲۱-۱۲۳). اما مهمترین تحول در روابط ایران و آمریکا در این مقطع اعزام هیأت‌های مستشاری آمریکا در قالب کارشناسان نظامی و مالی به ایران بود. درحوزه نظامی هیأتی به ریاست گریلی (J. Greely) - که بعداً جای خود را به ژنرال ریدلی (C. Ridley) داد - مأمور بازسازی ارتش گردید؛ زیمرمن (L. S. Zimmerman) نوسازی شهربانی و پلیس را برعهده گرفت و ژنرال شوارتسکف (H. N. Schwarzkopf) نیز در رأس هیأتی مسئول بازسازی ژاندارمری گردید (همان/ صص ۴-۱۲۲)، ولی مهمترین هیأت مستشاری اعزامی آمریکا به ایران در این سالها، هیأتی مالی بود که ریاست آن را آرتور میلیسپو (A. Millspaug) برعهده داشت. او یک بار دیگر نیز در سالهای قبل از کودتای سوم اسفند به ایران سفر کرده بود (۳۱/ صص ۱۰-۲۵).

اهداف آمریکا در ایران و راهکارهای نیل به آن

در خصوص اهداف آمریکا در ایران در زمان جنگ جهانی دوم، پژوهشگران اتفاق نظر ندارند. برخی بر این باورند که آمریکا در ایران اهداف بلندمدتی را تعقیب نمی‌کرده و اهداف این کشور صرفاً در جهت تأمین اهداف کلی متفقین در ایران؛ یعنی برقراری امنیت و ارسال تجهیزات به شوروی بوده است. استدلال معتقدان به عدم تعقیب یک سیاست فعال از سوی آمریکا در ایران در این سالها بر دو پایه است: نخست اینکه دولت آمریکا در این مقطع هیچ اقدام جدی در جهت حمایت از میلسو انجام نداد و دیگر اینکه آمریکا در این مقطع، ایران را در حوزه اختصاصی نفوذ بریتانیا تلقی می‌کرده است (43/p. 171). در مقابل، بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که آمریکا پس از اشغال ایران دو هدف داشته است: یکی اهداف کوتاه مدت و دیگری اهداف بلندمدت. به لحاظ کوتاه مدت هدف آمریکا در ایران همان کمک به خواسته‌های متفقین در ایران و همکاری با آنان بوده است، اما از سال ۱۳۲۲هـ/ ۱۹۴۳م. به بعد موقعیت استراتژیک ایران، وجود ذخایر نفتی آن همراه با اهمیت بازارهای تجاری ایران، دولتمردان آمریکا را به امور ایران علاقه‌مند و آنان را به اتخاذ استراتژی بلندمدت در ایران ترغیب کرد (۲۶/ ص ۷۴). آنچه بتدریج ضرورت حضور در ایران را برای مقامات آمریکایی مسجل ساخت، یکی سلطه آمریکا بر نیمی از میدانهای نفتی منطقه خلیج فارس پس از کنفرانس نفتی واشینگتن و دیگری تکوین نظام دو قطبی و خطر نفوذ کمونیسم در ایران بود. راهکار دولتمردان آمریکا برای تثبیت نفوذ خود در ایران، همانند بسیاری دیگر از نقاط جهان، انتقاد از سیاستهای استعماری بریتانیا و همدردی با اقدامات استقلال طلبانه ایرانیان بود. با توجه به چنین پیشینه‌ای بود که رهبران آمریکا در ایران سیاست حمایت از استقلال و تمامیت ارضی ایران را در دستور کار خود قرار دادند (40/pp. 331-333)

به نظر می‌رسد برای نخستین بار در کنفرانس سران در تهران، دسامبر ۱۹۴۳م. آذرمه ۱۳۲۲، با اصرار رئیس جمهور آمریکا، روزولت، موضوع ایران در دستور کار سران قرار گرفت و در مفاد بیانیه پایانی اجلاس نیز با اصرار مقامات آمریکایی استقلال و تمامیت ارضی ایران تضمین شد و مورد تأکید قرار گرفت (۴/ ص ۱۳۸). آنچه زمینه را برای تحقق دکترین مدنظر دولتمردان آمریکا در ایران؛ یعنی دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران، فراهم کرد، سیاستهای تحریک آمیز شوروی در خصوص نفت شمال در زمان جنگ و موضوع خروج نیروهای این

کشور از ایران پس از پایان جنگ همراه با سیاستهای انفعالی بریتانیا در قبال این دو موضوع بود که در سطور زیر پیرامون هریک توضیح داده خواهد شد:

نیروهای شوروی، در شهریور ۱۳۲۰ بنا به تقاضای دولت بریتانیا وارد ایران شدند. اما با گذشت اندک زمانی مشخص گردید که شوروی علاوه بر اهداف کوتاه مدت زمان جنگ، درصدد بهره برداری از تمام امکانات موجود در ایران؛ یعنی مسائل اقتصادی، قومی، زبانی و ایدئولوژیک برای نیل به اهداف خود در آینده است (۲۱/ صص ۱۴۹-۱۵۰). این موضوع هنگامی علنی‌تر شد که کافتارادزه (S. Kaftaradze)، معاون وزیر خارجه شوروی، پس از مسافرت به ایران تقاضای امتیاز نفت شمال را کرد. اگر چه پیرامون انگیزه اصلی شوروی در کسب امتیاز نفت شمال نمی‌توان به طور صریح اظهارنظر کرد، ولی به نظر می‌رسد با توجه به اهمیت مرزهای جنوبی شوروی برای این کشور، انگیزه رهبران شوروی از تقاضای خود، بیشتر ماهیت سیاسی داشته است و آنها درصدد تأمین امنیت مرزهای جنوبی خود بوده‌اند (45/pp. 106-107).

ذهنیت تاریخی ایرانیان از سوابق روابط ایران و شوروی سبب گردید تا همه گروههای سیاسی در ایران - به استثنای حزب توده - با تقاضای شوروی مخالفت کنند و همین موضوع، ساعد، نخست وزیر وقت را یاری داد تا اعلام کند دولت ایران تصمیم گرفته است که تا پایان جنگ هیچ امتیازی به هیچ دولت خارجی واگذار نکند و این در حالی بود که قبل از آن تلاشهایی نیز برای اعطای امتیاز نفت مناطق جنوب شرقی ایران به کمپانیهای آمریکایی و انگلیسی در جریان بود (۱۶/ صص ۸۴-۸۵).

ساعد بر اثر فشارهای شوروی ناگزیر به استعفا گردید، اما موضوع مخالفت با اعطای امتیاز نفت به شوروی به فراموشی سپرده نشد. در زمان صدارت مرتضی قلی خان بیات (سهام السلطان)، سیدمهدی فرخ، عضو فراکسیون اقلیت مجلس چهاردهم، طرحی را تهیه کرد و دکتر مصدق آن را به مجلس ارائه داد که براساس مفاد آن اعطای هرگونه امتیاز به دولتهای خارجی ممنوع می‌شد و هر یک از اعضای دولت که اقدامی علیه آن انجام می‌دادند، به سه تا هشت سال زندان به صورت مجرد، محکوم می‌گردیدند (۱۹/ ص ۶۸۱). این طرح که به موازنه منفی معروف گردید، از سوی مجلس چهاردهم مورد تصویب قرار گرفت و نه تنها موضوع امتیاز نفت شمال به شوروی، بلکه اعطای امتیاز نفت مناطق جنوب شرقی نیز به کمپانیهای انگلیسی

و آمریکایی متفی گردید (۱۶/ صص ۸۵-۸۸). با اعلان تصمیم مجلس، دولت شوروی علیه ایران موضع‌گیری کرد و حزب توده نیز در داخل نه تنها با متهم ساختن دولت ایران به نادیده گرفتن اصل برابر جنگ تبلیغاتی شدیدی را علیه دولت ایران آغاز کرد، بلکه از طریق اتحادیه‌های کارگری اعتصابات و تظاهرات در شهرهای مرکزی و جنوبی ایران ترتیب داد (۲۵/ صص ۹۰-۹۱). اما این آغاز راه بود و فشارهای دولت شوروی برای ناگزیر ساختن ایران به تجدید نظر در تصمیم خود در خصوص نفت شمال پایانی نداشت. دو عامل اصلی شوروی برای وارد آوردن فشار به ایران، یکی موضوع خروج نیروهای شوروی از ایران و دیگر کمک به شکل‌گیری دو جنبش گریز از مرکز در آذربایجان و کردستان بود که ذیلاً پیرامون هریک توضیح داده خواهد شد.

شوروی پس از ورود نیروهایش به ایران درصدد برآمد تا از شرایط تاریخی فراهم شده حداکثر استفاده را بکند. در همین راستا بود که شوروی به تشکیل حزب توده کمک کرد، در انتخابات مجلس چهاردهم دخالت کرد، در نواحی تحت اشغال خود بسیاری از مأموران دولتی را عزل نمود و مهمتر از همه اینکه تبلیغات وسیعی را علیه سرمایه‌داری در ایران آغاز کرد (۳۶/ صص ۱۳۱-۱۳۵). بروز چنین رفتارهایی از سوی شوروی، مقامات انگلیسی در ایران، بخصوص بولارد، را به این نتیجه رساند که در اسرع وقت مقدمات خروج نیروهای بیگانه را از ایران فراهم کند (۱۱/ صص ۲۴۱-۲۴۵)؛ موضوعی که در عهدنامه سه جانبه تهران ۱۹۴۲م. ۱۳۲۱هـ و بیانیه پایانی اجلاس سران در تهران ۱۹۴۳م. ۱۳۲۲هـ مورد تأکید قرار گرفت. موضوع خروج نیروهای بیگانه از ایران هنگامی جدی‌تر شد که با پیروزی ارتش متفقین در اواخر سال ۱۹۴۴م. ۱۳۲۳هـ برای نیروهای دولتهای محور امکان ارسال تجهیزات از راههای دیگر، بجز ایران، به شوروی فراهم شد.

برای نخستین بار موضوع ایران و خروج نیروهای بیگانه از آن در کنفرانس یالتا که از ۱۱ تا ۱۷ فوریه ۱۹۴۵م. بهمن ۱۳۲۳هـ تشکیل شد، مطرح گردید، اما این موضوع، به دلیل مخالفت شوروی، از مرحله حرف فراتر نرفت. تنها دستور این کنفرانس توافق بر سر تعقیب موضوع خروج نیروهای بیگانه از ایران، از طریق دیپلماتیک بود (۴/ ص ۱۴۰). جنگ جهانی دوم در اروپا با شکست قطعی آلمان در ۸ مه ۱۹۴۵/ اردیبهشت ۱۳۲۴ خاتمه یافت و به دنبال آن ارسال تدارکات جنگی از ایران به شوروی قطع شد. به دنبال آن، دولت ایران در تاریخ ۱۹

مه ۲۵/۱۹۴۵ اردیبهشت ۱۳۲۴ طی یادداشتی به سفارتخانه‌های آمریکا، انگلستان و شوروی در تهران رسماً خواهان خروج نیروهای خارجی از ایران گردید. سرانجام براساس تصمیمات کنفرانس پتسدام - که نخستین کنفرانس پس از پایان جنگ در اروپا بود - سه کشور اقدام به خروج نیروهای خود از تهران کردند (۵/ ص ۴۸). جنگ جهانی دوم با شکست ژاپن در سپتامبر ۱۹۴۵/ شهریور ۱۳۲۴ رسماً خاتمه یافت و دولت ایران نیز بلافاصله با ارسال یادداشت‌هایی مشابه به سفارتخانه‌های دول متفق در تهران، ضمن عرض تبریک برای پیروزی یادآور شد که نیروهای خارجی حاضر در ایران براساس توافقات زمان جنگ باید حداکثر ظرف مدت شش ماه؛ یعنی تا دوم مارس ۱۹۴۶/ اسفند ۱۳۲۴، خاک ایران را ترک کنند. اگرچه موضوع خروج نیروها از ایران پس از آن ابتدا در کنفرانس لندن، سپتامبر ۱۹۴۵/ ۱۳۲۴، و سپس در کنفرانس مسکو، دسامبر ۱۹۴۵/۱۳۲۴، مطرح گردید، اما هربار شوروی از قبول موضوع طفره می‌رفت (همان/ صص ۴۲۰-۴۵۸).

هنوز موضوع خروج نیروهای شوروی از ایران در روابط دو کشور فیصله نیافته بود که در آذربایجان و کردستان حرکت‌هایی علیه دولت مرکزی شکل گرفت و انگشت اتهام به سوی شوروی نشانه رفت؛ بخصوص با توجه به اینکه نیروهای روسی مستقر در قزوین مانع از حرکت قوای اعزامی از مرکز به سوی آذربایجان و غرب گردیدند (۱۱/ ص ۲۶۸). توضیح اینکه در شهریور ۱۳۲۴ پیشه‌وری در آذربایجان خیر تشکیل فرقه دمکرات را اعلان نمود و به دنبال آن کنگره ملی آذربایجان تشکیل شد و پیشه‌وری نیز به ریاست دولت خلقی آذربایجان برگزیده شد. هنوز مدت زمان زیادی از غایله آذربایجان نگذشته بود که در کردستان ایران نیز حزب کمونیست کومله کردستان (ک.ک.ک) جمهوری خودمختار کردستان را به مرکزیت مهاباد تأسیس و قاضی محمد را به عنوان رهبر سیاسی جنبش معرفی کرد؛ ضمن اینکه ملامصطفی بارزانی و نیروهایش نیز به لحاظ نظامی از جنبش حمایت کردند. تحلیل و ارزیابی از دو جنبش باید با نگاهی متفاوت صورت گیرد. اگرچه حمایت شوروی از هر دو حرکت مبرهن و واضح است و استالین درصدد بود تا از طریق استقرار دولتهای دست‌نشانده در مرزهای جنوبی شوروی برای فشار آوردن به ترکیه و بیرون راندن نیروهای غربی از منطقه استفاده کند (68-66/ pp. 39)، اما نباید این نکته را نادیده گرفت که اگرچه ممکن است حوادث کردستان ماهیت قومی داشته باشد (۳/ ص ۳۳)، ولی رویدادهای آذربایجان نباید صرفاً

بر اساس نگرش قومی تجزیه و تحلیل گردد، بلکه ناآرامیهای آذربایجان تا اندازه زیادی ریشه در جراحات وارد آمده در دوره رضاشاه از نظر فرهنگی و سیاسی بر این منطقه (۱۰/صص ۲۶۰-۲۶۳) و ناکامیهای سیاسی پیشه‌وری بعد از شهریور ۱۳۲۰ داشت (۱۸/صص ۲۴-۳۱ و ۲/صص ۲۰-۴۲). با وجود این، شاید بتوان ادعا کرد که شوروی از طریق باقراف، رئیس جمهوری وقت آذربایجان، در شکل‌گیری هر دو حرکت نقش مؤثری داشته و هدف دولت اخیر از این اقدام وارد آوردن فشار بر ایران به منظور تجدید نظر در موضوع نفت شمال بوده است. غایله آذربایجان و موضوع خروج نیروهای شوروی از ایران در زمان صدارت قوام‌السلطنه پس از امضای مقاله نامه‌ای در آوریل ۱۹۴۶/ اردیبهشت ۱۳۲۵ بین اووساد چیکف، (I. Sadchicov) سفیر شوروی در تهران، حل و فصل گردید. اهمیت این دو موضوع در تاریخ دیپلماسی ایران، نه از جهت آشکار ساختن ماهیت سیاست خارجی همسایه شمالی ایران، بلکه از آن جهت است که سیاستهای انفعالی بریتانیا در ایران در قبال این تحولات زمینه مساعد را برای دولتمردان آمریکا فراهم ساخت تا با توسل به راهکار حمایت از استقلال و تمامیت ارضی ایران سیاستهای استعماری خود را در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم در ایران جامه عمل بپوشاند.

آمریکا و انگلیس؛ تفاهم، رقابت، جایگزینی

علیرغم ورود آمریکا به صحنه سیاسی ایران به تقاضای دولت بریتانیا، با گذشت اندک زمانی نخستین علایم اختلاف میان دو کشور در ایران هویدا گردید. تأمل در اسناد و مدارک بیانگر این مهم است که این اختلافها ریشه در دو موضوع داشت: نخست؛ دولتمردان آمریکا بر این باور بودند که آنها برای گسترش دمکراسی در جنگ شرکت کرده‌اند، لذا از دیدگاه آنان عملکرد خشن و استعماری انگلیسیها در خاورمیانه قابل قبول نبود (۱۱/صص ۱۲۲)؛ دوم، انگلیسیها از همان آغاز تصور می‌کردند که آمریکاییها تصمیم گرفته‌اند تا شاخکهای اقتصادی خود را در میدانهای نفت خاورمیانه فروکنند (۱۳/صص ۱۹۲) و این برای انگلیسیها قابل قبول نبود. بدون شک، این اختلافات آغاز راه دشوار جایگزینی آمریکا به جای انگلیس در ایران بود که تا سال ۱۳۲۶هـ/ ۱۹۴۷م. تداوم یافت. مرحله نخست این فرآیند مربوط به زمانی است که مجلس چهاردهم با تصویب لایحه موازنه منفی، نه تنها مانع از اعطای امتیاز نفت شمال به

شوروی گردید، بلکه کمپانیهای نفتی آمریکا و انگلیس نیز از دستیابی به حوزه‌های نفتی بلوچستان محروم شدند. در این مقطع، در حالی که شوروی و حزب توده حملات تبلیغاتی وسیعی را علیه ایران تدارک دیده بودند، دولت ایران انتظار حمایت از رقیب سنتی همسایه شمالی؛ یعنی بریتانیا را داشت، اما دولت بریتانیا علی‌رغم رضایت قلبی از تصمیم دولت حاضر به حمایت علنی از ایران نبود، چنان که بخش شرقی وزارت امورخارجه در گزارش مورخ ۳ اکتبر ۱۹۴۴ خود متذکر شد که: «ما نباید ایرانیان را تشویق و وادار به ایستادگی و مقاومت نماییم» (44/F. 0; 371/4021) جالب اینکه وزارت سوخت و انرژی انگلستان هم عقیده داشت که: «منافع بریتانیا ایجاب می‌کند که ایرانیان در امر امتناع از واگذاری امتیاز به شوروی مورد حمایت قرار نگیرند (Ibid). اما برخلاف دولت بریتانیا، دولت آمریکا علی‌رغم محروم شدن کمپانیهای نفتی این کشور از نفت مناطق جنوب شرقی ایران، از طریق جرج آلن (G. Allen) سفیر خود در تهران ضمن احترام به تصمیم ایرانیان به آنان دلگرمی داد که: «ایران کشوری مستقل است و باید در اتخاذ هر تصمیمی آزاد باشد و سرنوشت خود را تعیین نماید» (41/p. 475).

رویکرد بریتانیا به نوعی سیاست انفعالی در ایران، در این هنگام دلایل متعددی می‌توانست داشته باشد: تأثیر جنگ به لحاظ اقتصادی بر امپراتوری بریتانیا، بیم از تحرکات حزب توده در مناطق نفت خیز جنوب (۲۵/ ص ۳۳)؛ نگرانی از شعله‌ور شدن ناسیونالیسم خفته ایرانی پس از پیروزی در موضوع امتیاز نفت شمال علیه کمپانی نفت جنوب و سوء ظن به نیات دولتمردان آمریکا در موضوع نفت در ایران (39/PP. 70-73)، از جمله دلایلی بود که سیاستمداران انگلیسی را به عدم رویارویی با شوروی در ایران ترغیب می‌کرد.

مرحله دوم جایگزینی آمریکا به جای انگلیس مربوط به موضوع خروج نیروهای شوروی از ایران و موضع دو دولت بریتانیا و آمریکا است. همان طور که قبلاً توضیح داده شد، نیروهای خارجی حاضر در ایران بر اساس توافقات زمان جنگ می‌بایست حداکثر شش ماه بعد از پایان جنگ، مارس ۱۹۴۶/ اسفند ۱۳۲۴، خاک ایران را ترک می‌کردند، اما عملکرد دولت شوروی پس از پایان جنگ در ایران بیانگر آن بود که این دولت تصمیم به انجام این مهم نداشت. اصرار ایران پس از جنگ در موضوع خروج نیروهای شوروی همراه با توصیه‌های دیپلماتیک دو کشور آمریکا و انگلستان سبب گردید تا موضوع خروج نیروهای شوروی از

ایران در کنفرانس وزرای خارجه سه کشور در مسکو، دسامبر ۱۹۴۵ / آذرماه ۱۳۲۴. مطرح شود. بررسی دیدگاههای وزرای خارجه آمریکا و انگلیس در این کنفرانس یک بار دیگر بیانگر این مهم است که بریتانیا در قبال سیاستهای تهدیدآمیز شوروی در ایران، رویکردی انفعالی داشته است و رقیب او، آمریکا، فعلا نه درصدد حمایت از ایران بوده است. البته، شایان یادآوری است که حمایت آمریکا از ایران بیشتر جنبه دیپلماتیک داشته، در چهارچوب منشور آتلانتیک صورت می‌گرفت (Ibid/p. 72). موضع دولت بریتانیا در قبال تحولات ایران در کنفرانس مسکو از مفاد پیشنهادهای ارنست بوین (E. Bovin)، وزیر خارجه دولت کارگری بریتانیا، قابل درک است. بوین در این کنفرانس پیشنهاد کرد تا کمیسیونی سه جانبه با حضور نمایندگان سه کشور آمریکا، انگلستان و شوروی برای نظارت بر خروج نیروهای شوروی از ایران تشکیل گردد؛ ضمن اینکه اعضای کمیسیون دولت ایران را به اجرای اصل شوراهای ایالتی و ولایتی همراه با توجه به زبان اقلیتهای قومی در مناطق دیگر، از جمله جنوب، ترغیب نمایند (۴/ صص ۱۴۵-۱۴۸)، اما بیرنس (E. Byrnes)، وزیر خارجه آمریکا، برخلاف همتای انگلیسی خود در ملاقات با استالین در جریان برگزاری کنفرانس مسکو، نه تنها بر موضوع خروج نیروهای شوروی اصرار داشت، بلکه به طور ضمنی بر این نکته نیز اشاره کرد که در صورت خودداری شوروی از انجام تعهدات خود ممکن است ایران موضوع را به شورای امنیت ارجاع دهد که در آن صورت آمریکا نیز به حمایت دیپلماتیک از ایران برخواهد خاست. جالب اینکه بیرنس درخصوص کمیسیون سه جانبه نیز موافقت خود را مشروط بر این کرد که اولاً ایران نیز نماینده‌ای در آن داشته باشد؛ ثانیاً وظیفه آن نظارت بر خروج نیروهای شوروی از ایران نیز باشد (42/p. 306).

البته، پیشنهادهای بوین و بیرنس به دلیل عدم اجماع سه وزیر همراه با مخالفت‌های ملیون در داخل ایران از مرحله حرف فراتر نرفت. با وجود این تأمل در مذاکرات دیپلماتیک کنفرانس بیانگر این مهم است که دولت بریتانیا این واقعیت را پذیرفته بود که بر اثر پیامدهای جنگ در خاورمیانه به طور اعم و ایران به طور اخص نقش فایق بودن خود را از دست داده و به یک دولت درجه دو تنزل یافته است؛ لذا از نظر برخی از مقامات انگلیسی آخرین و بهترین راه حل شاید بازگشت به تفکر زمان ادواردگری (E. Grey)؛ یعنی چشم پوشی از شمال و حفظ منافع

سستی بریتانیا در جنوب بود. حال آنکه آمریکا در راستای راهکار حمایت از استقلال ایران مصمم به انجام مانورهای دیپلماتیک برای تثبیت حضور خود در ایران بود.

مرحله سوم جایگزینی مربوط به تحولات ایران در زمان نخست وزیری قوام‌السلطنه است. نامبرده برای دومین بار پس از برکناری رضاشاه در بهمن ۱۳۲۴ مأمور تشکیل کابینه گردید. مهمترین کار فراروی قوام معضل آذربایجان و خروج نیروهای شوروی از ایران بود. از شانس این سیاستمدار اینکه او هنگامی سکان امور را به دست می‌گرفت که نه تنها قدرتهای خارجی حاضر در ایران در این مقطع او را بهترین گزینه برای نخست وزیری دانستند، بلکه شاه نیز، علی‌رغم بروز تشهائی در روابط او با قوام در زمان صدارت قبلی او، در مقطع فعلی او را بهتر از هر گزینه‌ای برای صدارت می‌دانست. آنچه شانس قوام را برای مانورهای دیپلماتیک افزایش می‌داد، نزدیک شدن مجلس چهاردهم به روزهای آخر عمر خود بود (۱/ صص ۲۷۹-۲۸۰). قوام‌السلطنه پس از انتخاب به عنوان نخست وزیر برای پایان دادن به غایله آذربایجان و خروج نیروهای شوروی از ایران سه راهکار را در دستور کار خود قرارداد:

- ۱- تعقیب سیاست دولت قبل، حکیمی، مبنی بر ارجاع مسأله به سازمان ملل و شکایت از شوروی به این نهاد بین‌المللی با حمایت آمریکا؛
- ۲- مذاکره با مقامات شوروی، با مدنظر قرارداد اصل مرتبط بودن مسأله آذربایجان و خروج نیروهای شوروی از ایران با موضوع نفت شمال؛
- ۳- بهره‌گیری از حمایت‌های دیپلماتیک آمریکا با توجه به فضای حاکم بر روابط بین‌الملل به نفع ایران.

علی‌رغم توجه قوام به هر سه اصل، استراتژی اصلی نامبرده برای نیل به منظور حل و فصل موضوع از طریق دیپلماتیک و به کمک راهکار وعده در مقابل وعده، اعطای برخی امتیازات به شوروی و گروههای هواخواه این کشور، بویژه حزب توده، در داخل بود. به نظر می‌رسد براساس چنین رهیافتی بوده باشد که قوام قبل از مسافرت به مسکو مسأله آذربایجان را مسأله‌ای داخلی معرفی کرد و علی‌رغم بی‌نتیجه بودن مذاکرات در مسکو، پس از بازگشت به ایران هیچ‌گاه باب مذاکره را مسدود نکرد؛ رهیافتی که منتهی به امضای مقاله نامه آوریل ۱۹۴۶/ اردیبهشت ۱۳۲۵ با سادچیکف، سفیر شوروی؛ در ایران گردید و قوام موفق گردید در مقابل وعده اعطای امتیاز نفت شمال، شوروی را به چشم پوشی از آذربایجان و اعلان آن به

عنوان مسأله داخلی ترغیب کند و مهمتر از همه رهبران شوروی را متعهد به خروج نیروهای خود از ایران ظرف حداکثر شش هفته کرد (۳۶/ صص ۸۸-۹۰). قوام در راستای استراتژی اعتمادسازی موقت با شوروی در داخل نیز درصدد انجام برخی رفرمهای چپ گرایانه بر آمد که مهمترین آنها مذاکره با پیشه‌وری و تشکیل یک کابینه ائتلافی با مشارکت سه وزیر توده‌ای بود (۱/ صص ۲۷۷-۲۸۴).

سیاست انگلستان و آمریکا در این هنگام نیز همانند دو مقطع قبل در قبال تحولات ایران متفاوت بود. آمریکا در این مقطع نیز سیاست حمایت از ایران را پیشه کرد و نه تنها نماینده این کشور در سازمان ملل از شکایت ایران علیه شوروی در شورای امنیت حمایت کرد، بلکه دولت آمریکا رسماً از شوروی خواست تا به تعهداتش عمل کند. البته، شایان یادآوری است که در خصوص ماهیت این درخواست میان پژوهشگران اتفاق نظر وجود ندارد. مورخانی که تحت تأثیر نظام دوقطبی موضوع را بررسی کرده‌اند، بر این باورند که آمریکا از تهدید بمب اتم استفاده کرده است (۲۷/ صص ۱۵-۱۶)؛ حال آنکه پژوهشگران دیگر بر این باورند که ادعای ترومن درخاطرات خود مبنی بر ارسال التیماتوم برای استالین در سال ۱۹۴۶م./ ۱۳۲۵هـ. به معنای تهدید به استفاده از سلاح اتمی نیست (45/pp. 136-137).

صرف نظر از ماهیت التیماتوم واقعیت این است که در این مرحله نیز آمریکا حداقل به لحاظ دیپلماتیک و در چهارچوب منشور آتلانتیک از ایران حمایت می‌کرد؛ حال آنکه بریتانیا نه تنها از ایران حمایت نکرد، بلکه هنگامی که مانورهای دیپلماتیک قوام در نزدیکی به چپ را مشاهده کرد، درصدد اتخاذ راهکاری برای حفظ منافع خود برآمد. تأمل در اسناد وزارت خارجه بریتانیا و بررسی آنها بیانگر این مهم است که کارشناسان بخش شرقی وزارت امورخارجه سه راهکار؛ یعنی نزدیکی به آمریکا و تشکیل یک جبهه متحد علیه شوروی، تشکیل یک حزب فراگیر همانند توده و بالاخره راهکار نزدیکی به ایلات و عشایر در ایران را برای حفظ منافع بریتانیا در ایران پیشنهاد دادند؛ اگرچه وزارت خارجه مدعی است که از راهکارهای دوم و سوم صرف نظر کرده و تنها راهکار نخست؛ یعنی نزدیکی به آمریکا و تشکیل یک جبهه واحد علیه شوروی را در ایران در دستور کار خود قرار داده است (44/F.O, 371/5263)، ولی تحولات ایران بیانگر واقعیتی جز این است چرا که در این مقطع به طور همزمان شورشهایی در برخی از نواحی به وقوع می‌پیوندند. در خوزستان اتحادیه

عشایر عرب زمزمه تجربه خوزستان را مطرح می‌کنند. در جنوب قشقایها با کمک بختیارها علیه دولت مرکزی دست به شورش می‌زنند و در غرب نیز جنبش قبادیانها علیه دولت مرکزی به وقوع پیوست؛ هر چند درخصوص علت اصلی این قیامها اطلاعات دقیقی در دست نیست، چرا که برخی منابع مدعی‌اند که قوام‌السلطنه خود آنها را ترتیب داده بود تا وزرای توده‌ای را از کابینه اخراج کند (۱/ صص ۲۸۵-۳۳۰)، بخصوص با توجه به اینکه یکی از خواسته‌های مشترک رهبران همه این قیامها اخراج وزرای توده‌ای از هیأت دولت بود، اما با وجود این به نظر می‌رسد که حداقل برخی از مقامات بریتانیا نیز مجدداً راهکار بازی با ایلات و عشایر را برای حفظ منافع سستی خود در جنوب مدنظر داشتند؛ چنان که ارنست بوین، وزیرخارجه بریتانیا، طی تلگرافی محرمانه به سرجان لورژتل (S. J. Lerougetel)، سفیر این کشور در تهران، به عنوان آخرین راه حل یادآور شد که: «شاید برای ما کاملاً مناسب و لازم باشد که از احساسات دوستانه و صمیمی که بعضی عناصر محلی به ما دارند، استفاده نموده، طرح خود را به اجرا در آوریم؛ مثلاً به وسیله افراد قبایل تاکتیک روسها را با تحریک ناراضیانی که در آن ولایت وجود دارند، به اجرا در آوریم» (۱۱/ صص ۲۱۶-۲۱۸).

تأمل در مطالب فوق بیانگر این مهم است که در مرحله سوم نیز اساس سیاست بریتانیا تن دادن به وضع موجود بوده است؛ حال آنکه دولت آمریکا فعالانه حداقل در چهارچوب منشور آتلانتیک از ایران حمایت می‌کرده است. قبل از تشریح آخرین مرحله از فرآیند جایگزینی، در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا شوروی حاضر به خروج نیروهای خود از ایران گردید. پژوهشگران تحت تأثیر فضای جنگ سرد علت را تنها در تهدید ترومن دانسته‌اند (۲۷/ صص ۱۴-۱۶)، ولی به نظر می‌رسد این تنها شاید بخشی از پاسخ باشد و در هر تحلیلی نباید چهار نکته دیگر را از نظر دور داشت: نخست، نقش دیپلماسی قوام نباید نادیده گرفته شود؛ دوم، نگاه روسیه به آسیا و خاورمیانه ابزاری بود، نه استراتژیک (۳۴/ صص ۸۷)؛ سوم، شوروی قوام‌السلطنه را سیاستمداری مستقل و نه وابسته به غرب به شمار می‌آورد (همانجا)؛ چهارم، فضای حاکم بر روابط بین‌الملل و تحولات داخلی ایران، شوروی را به این نتیجه رسانده بود که امکان باقی ماندن در ایران و تکرار تجربه اروپای شرقی ممکن نیست، بنابراین، منطق واقعیات حکم می‌کرد که اکنون که یکی از اهداف اصلی شوروی در

رابطه با ایران؛ یعنی تأمین امنیت مرزهای جنوبی این کشور در حال تحقق بود، با کسب حداقل عایدی، و عده امتیاز نفت شمال، نیروهای خود را از ایران خارج کرده، منتظر فرصت بماند.

آخرین مرحله از فرآیند جایگزینی آمریکا به جای انگلستان در ایران، در ارتباط با موضع مجلس پانزدهم در قبال مقاله نامه قوام - سادچیکف و برخورد دوگانه آمریکا و انگلستان با این موضوع رقم خورد. توضیح اینکه با استقرار نیروهای دولتی در آذربایجان و پایان حیات فرقه دمکرات زمینه برای انتخابات مجلس پانزدهم فراهم شد؛ انتخاباتی که دولت برای سپردن کرسیهای مجلس به اعضای حزب دمکرات خود به اندازه‌ای در آن دخالت کرد که دکتر مصدق آن را تحریم نمود و به آن انتخابات کوپنی لقب داد (۲۲/ ج ۲، ص ۱۷). مجلس پانزدهم در اواخر تابستان ۱۳۲۶هـ/ ۱۹۴۷م. تشکیل شد و پس از رأی اعتماد مجدد به قوام، مقاله نامه را بررسی نمود و در مهرماه ۱۳۲۶هـ/ ۱۹۴۷م. به آن رأی منفی داد. این موضع مجلس سبب گردید تا دولت شوروی نه تنها علیه آن به لحاظ دیپلماتیک موضع‌گیری کند، بلکه در برخی از مناطق مرزی ایران در شمال نیز دست به تحرکات نظامی زد (۱۱/ صص ۳۴۶-۳۴۸). بنابراین، در چنین شرایطی بدیهی می‌نماید که دولت ایران انتظار داشته باشد رقیب سنتی روسیه در ایران، یعنی بریتانیا، حداقل به لحاظ دیپلماتیک از ایران حمایت کند، اما نه تنها دولت بریتانیا از ایران در مقابل فشارهای شوروی حمایت نکرد، بلکه سرجان روزتل، سفیر این کشور در تهران، به مقامات ایرانی توصیه کرد که علی‌رغم مصوبه مجلس راه مذاکره با شوروی را به طور کامل مسدود نکنند (۱۳/ صص ۱۹۷). اما برخلاف بریتانیا، جرج آلن، سفیر آمریکا در تهران به نمایندگی از سوی دولت متبوعش به ایران اطمینان داد که دولت آمریکا با اعمال هر نوع فشار و تهدید برای تحصیل امتیاز مخالف است و از هر موضعی که ایران اتخاذ کند، حمایت خواهد کرد (همان).

سیاست انفعالی بریتانیا در ایران و در مقابل سیاست فعالانه آمریکا در چهارچوب استراتژی دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران، بیانگر وقوع تحول عمده‌ای در خاورمیانه؛ یعنی افول بریتانیا به عنوان قدرت فایق و سپرده شدن نقش این کشور به آمریکا بود؛ کشوری که خود پس از تکوین جنگ سرد به دلیل موقعیت استراتژیک خاورمیانه، وجود میدانهای نفت و گاز و اهمیت بازارهای تجاری آن توجه خاصی به این منطقه داشت (۲۶/ صص ۷۴). از نگاه آمریکا آنچه حیات منطقه را تهدید می‌کرد، تلاش برای استقرار نظامهای توتالیتر در این

کشورها از خارج و یا از سوی هواخواهان شوروی در داخل بود. با توجه به چنین تهدیداتی در ایران، ترکیه و یونان بود که ترومن، رئیس جمهور وقت آمریکا، در سخنرانی خود، که بعداً به دکترین ترومن شهرت یافت، خطاب به نمایندگان کنگره در ۱۲ مارس ۱۹۴۷/ اسفند ۱۳۲۵ بصراحت تحمیل رژیم‌های توتالیتر را بر ملت‌های منطقه به وسیله تجاوزات مستقیم و غیرمستقیم خطری برای امنیت آمریکا تلقی کرده، دولت ایالات متحده را به حمایت از ملل آزاد از طریق کمک‌های اقتصادی و مالی برای مقاومت و ایستادگی در مقابل تلاشهایی که از طرف اقلیت مسلح شده و فشارهای خارجی برای به انقیاد درآوردن آنها صورت می‌گرفت، موظف کرد (۲۷/ صص ۱۷-۲۳). اگرچه ترومن در سخنرانی خود نامی از ایران به میان نیاورد ولی به نظر می‌رسد موقعیت استراتژیک ایران، اهمیت منابع نفتی آن و تهدیدات حزب توده در داخل، از جمله عواملی بودند که دولت آمریکا را به ارسال کمک‌های اقتصادی و نظامی به ایران در چهارچوب دکترین ترومن ترغیب کرد (41/p. 530).

بدین ترتیب، ایران نیز در زمره کشورهای قرار گرفت که کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا را در چهارچوب دکترین ترومن دریافت می‌کرد. هدف از ارسال این کمک‌ها تقویت رژیم ایران در داخل برای مقابله با کمونیسم و ایفای یک نقش تأخیری در جبهه خارجی با بهره‌گیری از امکانات رشته کوه‌های زاگرس در صورت تجاوز احتمالی شوروی به غرب آسیا و شمال مدیترانه بود. بنابراین، شاید بتوان ادعا کرد که مأموریت ایران در چهارچوب سیاست بازدارندگی ماهیت تدافعی - و نه تهاجمی - داشت (۲۴/ صص ۱۸-۲۰). ایفای نقش بازدارندگی از سوی ایران همراه با ارسال کمک‌های آمریکا به ایران، بیانگر وقوع تحول عمده‌ای در سیاست خارجی ایران؛ یعنی افول بریتانیا به یک قدرت درجه دوم در صحنه سیاسی ایران و واگذاری نقش آن به آمریکا بود؛ تحولی که بسیاری از نخبگان ایرانی نیز به دلیل همسویی آمریکا با گرایش‌های ناسیونالیستی در ایران، اوضاع اقتصادی ایران پس از جنگ همراه با سیاست‌های تهدیدآمیز شوروی و ناتوانی بریتانیا در مقابله با آن از آن استقبال می‌کردند. بدین ترتیب، فرآیند جایگزینی که با بروز نخستین اختلاف میان انگلستان و آمریکا در سال ۱۳۲۲هـ/ ۱۹۴۳م. آغاز گردیده بود، با اعلان دکترین ترومن تثبیت و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲هـ/ ۱۹۵۳م. با عضویت ایران در پیمان بغداد ۱۳۳۴هـ/ ۱۹۵۵م. کامل گردید. مهمترین پیامد این تحول تبدیل ایران از یک کشور بی طرف در صحنه روابط بین‌الملل به یک کشور

فعال ضد کمونیست در صحنه جهانی بود (همان، ص ۲۱۸). ایفای چنین نقشی دولت ایران را به مرتبه دست نشانده‌گی تقلیل داد؛ نقشی که با اجرای دکترین نیکسون در سال ۱۹۷۱ م. / ۱۳۵۰ ش. به اوج خود رسید و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ۱۹۷۹ م. / ۱۳۵۷ هـ به آن پایان داد.

نتیجه

آمریکا پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ هـ / ۱۹۴۱ م. بنا به درخواست دولت بریتانیا برای چندمین بار گام به صحنه سیاسی ایران گذاشت. تکوین اهداف بلندمدت آمریکا در ایران در زمان جنگ بتدریج این کشور را به تثبیت نفوذ خود در ایران علاقه‌مند کرد. وجود میدانهای نفتی، بازارهای تجاری و موقعیت استراتژیک ایران، از جمله عواملی بود که آمریکا را به حضور دائمی در ایران علاقه‌مند کرد. رمز موفقیت آمریکا برای نیل به این هدف، تثبیت نفوذ خود در ایران، سیاستهای تهاجمی شوروی و موضع انفعالی بریتانیا، به دلیل پیامدهای جنگ بود. آمریکا با بهره‌گیری از این شرایط و با طرح شعار دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران توانست نظر مساعد بسیاری از نخبگان ایرانی را نسبت به خود جلب و بتدریج با سلطه بر سیاست خارجی ایران، این کشور را به یکی از دولتهای دست‌نشانده خود در منطقه تبدیل نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت

- ۱- منظور حزب توده از اصل تساوی یا برابر دادن امتیاز نفت شمال به شوروی، به دلیل اعطای امتیاز نفت جنوب بریتانیا، برای برقراری تساوی میان دو کشور در ایران بود.

منابع

- ۱- آبراهامیان، یرواند: ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشرنی، تهران ۱۳۷۷.
- ۲- اتابکی، تورج: آذربایجان در ایران معاصر. ترجمه محمدکریم اشراق. انتشارات توس، تهران ۱۳۷۶.

- ۳- احمدی، حمید: قوم و قوم‌گرایی در ایران، چ دوم، نشری، تهران ۱۳۷۸.
- ۴- ازغندی، علیرضا: روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده) ۵۷-۱۳۲۰، قومس، تهران ۱۳۷۶.
- ۵- اسناد کنفرانسهای تهران، یالنا، پتسدام؛ ترجمه حسین مفیدی، انتشارات پارت، تهران ۱۳۶۰.
- ۶- الهی، همایون: اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، چ دوم، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.
- ۷- بولارد، سرریدر واسکراین، سرکلارمونت: شترها باید بروند، چ دوم، نشر نو، تهران ۱۳۶۳.
- ۸- بیل. جیمز: شیر و عقاب، ترجمه دکتر فروزنده برلیان، نشر فاخته، تهران ۱۳۷۱.
- ۹- پالمز، رابرت روزلت: تاریخ جهان نو ترجمه ابوالقاسم طاهری، ۲ ج، چ سوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۳.
- ۱۰- جامی: گذشته چراغ راه آینده است، چ دوم، نیلوفر، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۱- ذوقی، ایرج: ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، پازنگ، تهران ۱۳۶۷.
- ۱۲- _____: تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ ۱۹۲۵-۱۹۰۰، پازنگ، تهران ۱۳۶۸.
- ۱۳- _____: مسائل سیاسی - اقتصادی نفت ایران، پازنگ، تهران ۱۳۷۰.
- ۱۴- زرگر، علی اصغر: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ترجمه کاوه بیات، انتشارات پروین و معین، تهران ۱۳۷۲.
- ۱۵- عظیمی، فخرالدین: بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، البرز، تهران ۱۳۷۲.
- ۱۶- علم، مصطفی: نفت، قدرت و اصول، ترجمه غلامحسین صالحیار، انتشارات روزنامه اطلاعات، تهران ۱۳۷۱.
- ۱۷- فاتح، مصطفی: پنجاه سال نفت ایران، پیام، تهران ۱۳۵۸.
- ۱۸- فاوست، لوئیس: ایران و جنگ سرد، ترجمه کاوه بیات، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۷۳.
- ۱۹- فرخ، سیدمهدی: خاطرات سیاسی فرخ، جاویدان، تهران، بی تا.
- ۲۰- فوران، جان: مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)، ترجمه احمد تدین، رسا، تهران ۱۳۷۷.
- ۲۱- کانم، ریچارد: ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تهران، کویر، تهران ۱۳۷۱.

- ۲۲- کاتوزیان، همایون (محمدعلی): اقتصاد سیاسی ایران. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، ج ۲، ج ۲، پاپیروس، تهران ۱۳۶۸.
- ۲۳- کاظم زاده، فیروز: روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری. ج دوم، انتشارات سازمان آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۱.
- ۲۴- گازیووکسی، مارک: سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، رسا، تهران ۱۳۷۱.
- ۲۵- لاجوردی، حبیب‌اله: اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، نشر نو، تهران ۱۳۶۹.
- ۲۶- _____: «سرآغاز پشتیبانی آمریکا از حکومت فردی در ایران»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۱۸-۱۱۷، خرداد و تیر ۱۳۷۶.
- ۲۷- لنچافسکی، جرج: رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، البرز، تهران ۱۳۷۲.
- ۲۸- لنچافسکی، ژرژ: سی سال رقابت شوروی و غرب در ایران (۴۸-۱۹۱۸)، ترجمه حورا یاوزی، ابن سینا، تهران ۱۳۵۱.
- ۲۹- محبوبی اردکانی، حسین: تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۳، ج ۱، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۶.
- ۳۰- محمود، محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده، ج دوم، ج ۸، ج ۱، اقبال، تهران ۱۳۶۷.
- ۳۱- میلسپو، آرتور: آمریکاییها در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، البرز، تهران ۱۳۷۰.
- ۳۲- نقیب زاده، احمد: تاریخ تحولات روابط بین الملل از کنگره وین تا امروز، ج ۶، قومس، تهران ۱۳۷۸.
- ۳۳- هالیدی، فرد: رشد سرمایه داری و توسعه دیکتاتوری در ایران، ترجمه فضل‌اله نیک‌آیین، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸.
- ۳۴- هرمن، ریچارد: نقش ایران در ادراکات و سیاستهای اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه دکتر الهه کولایی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۰۰-۹۹، آذر و دی ۱۳۷۴.
- ۳۵- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، ج ۳، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

- ۳۶- _____ : سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۵۷-۱۳۲۰)، البرز، تهران ۱۳۷۳.
- ۳۷- یسلون: روابط سیاسی ایران و آمریکا، ترجمه محمدباقر آرام، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸.
- 38- Banani, A. (1961). *The Modernization of Iran: 1920-1941*, Stanford.
- 39- Cottom, W. R. (1988). *Iran and United State: A Cold War Case Study*, Pittsbury.
- 40- *Foreign Relation of the United States, Diplomatic Papers 1943*, VOL.IV, Washington, D. C. 1946.
- 41- *Foreign Relation of the United States, Diplomatic Papers 1944*, VOL. V, Washington, D. C. 1955.
- 42- *Foreign Relation of the United States, Diplomatic Papers 1946*, VOL. VII, Washington, D.C. 1971.
- 43- Lenzowski, G. (1953). *The Middle East Affairs*. New York.
- 44- Public Record Office, London, F. O. 371, *General Political Correspondence, Persia, 1940-1946*.
- 45- Ramazani, R. K. (1975). *Iran's Foreign Policy 1941-1973: A Study of Foreign Policy in Modernization Nations*, Virginia.
- 46- Ramazani, R. K. (1966). *The Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs 1500-1941*, Virginia.
- 47- Avery, P. (1991). *43 The Cambridge History of Iran*, ed.Vol. VII, Cambridge.